

با پیروی از اصول دموکراسی ، عدالت اجتماعی و حقوق بشر میتوان به حل مسأله ملی نایل آمد

ساختار چند ملیتی افغانستان از مدتهای طولانی موجود بوده که حوادث متعدد تاریخی این شکل اجتماعی را به شیوه های گوناگون متأثر ساخته است. این ساختار برای حکمروایان مستبد ، طبقات حاکم و استیلاگران بیرون مرزی وسایل مطلوب را پیش کش داشته تا از موجودیت اختلافات و تشدید آنها میان اقوام و ملیتهای ساکن به شمول تفاوتهای زبانی و مذهبی سود برده ، در برابر وحدت خلقها موانع ایجاد کرده و به زنده گی طفیلی خود ها ادامه دهند. تجارب و شواهد تاریخی بیانگر یک واقعیت است که در تمام منازعات ملی گرایانه یگانه برنده گروههای استثمارگر و ستمگر جامعه بوده اند ، در حالی که زحمتکشان کشور به شمول زحمتکشان « ملیت حاکم» کماکان تحت سیطره ، استبداد ، ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی بیشتر از پیش رنج برده اند. در حال حاضر موضعگیریهای ملیت گرایانه به دفاع از یک ملیت در برابر دیگری - تحت هر عنوانی که باشد و بر بنیاد هر استدلالی استوار ساخته شود - یک عمل نا درست و یک گناه نا بخشودنی است که نه تنها به ملیت مورد دفاع سودی ندارد، بلکه شیرازه وحدت و همبسته گی ملی را در یک واحد بشری به خطر مواجه میسازد. مردمان افغانستان در طول قرنهای زیست با همی داشته و با مساعی مشترک خود از میهن ، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور دفاع نموده و افتخارات بی نظیر تاریخی را کمایی کرده اند. اکنون وطنپرستان کشور با اتکاء به همین افتخارات مشترک تاریخی باید از تمام مردم کشور منحیث اعضای یک ملت واحد دفاع نموده و سنگر واحدی را در برابر نفاق افگنان ، تجزیه طلبان و تمام آنانی تشکیل

بدهند که تلاش دارند با سوء استفاده از مسأله ملی جاه طلبیهای نا روای خود را به قیمت رنجهای زحمتکشانشان کشور ارضا سازند.

عوامل تاریخی:

موقعیت جیوپولیتیک افغانستان که بعضی ها آن را گذرگاه کشور گشایان نامیده اند ، باعث گردیده تا کشور ما بار ها مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار گیرد. عوامل بیرونی در صف بندی نیرو های داخلی تاثیرات معینی را به جا گذاشته اند. خوانین و متنفذین محلی به منظور حفظ مواضع اجتماعی خویش با نیرو های استیلاگر به معامله گریها توسل میورزیدند که متاسفانه نمونه های تاریخی آن کم نیست، چنانچه آنها با استفاده از رقابت های دولتهای بابری و صفوی از هر دو جانب پول و امتیازات دریافت کرده و در عوض قیامهای مردمی را علیه تسلط بیگانه گان تضعیف مینمودند که میتوان از سرکوبی قیامهای هرات ، قندهار ، اندخوی و بلوچستان در این دوره نام برد. دولت صفوی اختلافات میان اقوام ابدالی و غلجایی را در آن دوره تشدید نموده و برای تسلط خویش در منطقه مورد استفاده قرار داد. در برابر چنین سازشها ، نیروهای ملی و آزادیخواه همیشه تلاش نموده اند تا وحدت باشندگان این سر زمین را تحت یک درفش واحد تأمین کرده و همبسته گی برادرانه را تحکیم بخشند. گردهمایی نماینده گان ملیتهای پشتون ، هزاره ، تاجک ، ازبک و بلوچ در لویه جرگه ۱۷۰۶ که منجر به تشکیل یک حکومت ملی تحت رهبری میرویس هوتکی گردید، نشان دهنده خواست مشترک مردم برای یک آرمان مشترک بود. گرچه این اقدام سیاسی انکشافات اقتصادی و اجتماعی را به دنبال نداشت ، مگر در تشکیل هویت سیاسی و جغرافیایی جدید در اواخر نیمه اول سده هژده اهمیت بارز کسب نمود که منتج به ایجاد دولت ملوک الطوائفی احمدشاه ابدالی گردید. ممیزه نظام سیاسی کشور از زمان احمدشاه ابدالی به این طرف ، فقدان یک حکومت مرکزی نیرومند است. تلاش موثر برای تشکیل یک سیستم سیاسی که عملکرد دولت را بر بنیاد

مؤسسات قانونگذاری ، اداری ، قضایی و حقوقی سمتدهی کند ، صورت نگرفت تا بتواند به نیازمندیهای مردم پاسخ داده و انکشافات در همه عرصه های حیات اجتماعی را میسر سازد. سازش طبقات حاکم با زمامداران مستبد و بی کفایت زمینه های حفظ و دوام حکومت مرکزی ضعیف را فراهم میساخت. زمینداران بزرگ و متنفذین به منظور حراست از موقف اجتماعی ، امتیازات و منافع شان در محلات در برابر نفوذ دولت مرکزی مقاومت نشان میدادند ، با دولت مرکزی به معامله تن در داده ، حاضر به پرداخت مالیه و اطاعت میشدند که در مقابل حکومت مرکزی نفوذ و حاکمیت آنها را در محلات می پذیرفت. این زد و بندهای مرکز و محلات ماهیت حکومت مرکزی را منحنیث مدافع مستقیم منافع گروههای استثمارگر جامعه نشان میدهد. در نتیجه سطح زنده گی زحمتکشان کشور – صرف نظر از تعلقات اتنیکی شان زیر چکمه های استبداد رقت بار تر شده و سیر قهقرایی را می پیمود.

نبودن یک اردوی منظم ملی در ساختار سیاسی کشور ، به خصوص در سده های هژده و نوزده ، در تشدید اختلافات میان گروههای مختلف اتنیکی نیز نقش داشته است ، زیرا حکومت وقت به خاطر سرکوب قیامها در یک منطقه با دادن پول و سلاح به قبيله و یا ملیت « حریف » مردم را مجبور به برادر کشی مینمودند. اثرات نفوذ استعماری انگلیس در نیم قاره هند حملات احمدشاه ابدالی به سر زمین هند اثرات ناگواری برای منطقه و دولت نو بنیاد ابدالی ها در افغانستان داشت. استراتژی نظامی احمدشاه در هند بدون تحلیل همه جانبه اهداف سیاسی و جغرافیایی و بدون ارزیابی درست پیامد های آنها شکل گرفت ؛ به خصوص به اهداف استعمار اروپایی توجه نگردید که از مدتها قبل به نیم قاره چشم دوخته بود. فتوحات نظامی دولت احمدشاه منجر به تضعیف نیروهای رزمی در هند شد که زمینه های نفوذ استعماری انگلیس را توسعه بخشیده و تبدیل نیم قاره را به مستعمرهء کامل آسان تر ساخت.

حکومت بریتانیا با درک از روحیه سلحشوری افغانها از موجودیت یک دولت نیرومند در جوار مستعمرات خویش در هراس بود. همین مسأله باعث گردید تا طرح تضعیف و فروپاشی دولت ابدالی ها را پی ریزی نماید تا از یک طرف اداره هند بریتانوی را مصون ساخته و از جانب دیگر نفوذ استعماری خویش را تا آسیای میانه توسعه دهد. ترکیب اتنیکی افغانستان در پیاده نمودن این طرح انگلیس نقش مرکزی پیدا کرد. تعدد فرزندان و نبودن ولیعهد بعد از مرگ تیمورشاه زمینه را مساعد ساخت تا تفاوت‌های اتنیکی و مذهبی مورد استفاده قرار گیرد. سیاست انگلیس مبتنی بر تطمیع و تمویل متنفذین محلی و روسای قبایل، بر قراری تماسها با مدعیان زمامداری به خصوص بازمانده گان تیمورشاه، ابراز آماده گی در زمینه حمایت نظامی و مالی برای بر آورده شدن تمایلات قدرت طلبانه، همه و همه، عده بیشماری را به مهره های سیاست استعماری بریتانیا مبدل ساخت. در نتیجه جنگهای متعدد و دوامدار در نقاط مختلف کشور صورت گرفته و برادرکشی میان افغانها سالها ادامه یافت.

ناکامی تلاشهای بریتانیا برای تسلط کامل استعماری بر افغانستان مانع آن نگردید تا از نفوذ و تاثیرات مستقیم و غیر مستقیم آن کشور در امور اداره و سیاست کشور جلوگیری شود. حکمرانان گماشته شده و جیره خوار با تداوم سیاست باداران خویش کماکان به سرکوبی آزادیخواهان و وطنپرستان ادامه داده و نفاق ملی را همچنان دامن میزدند.

بعد از حصول استقلال سیاسی، اصلاحات دوره امانی از یکطرف به مقاومت نیروهای ارتجاعی و وابسته مذهبی مواجه شد، از جانب دیگر مشی مستقلانه وی در بخش سیاست خارجی واکنشهای خصمانه بریتانیا را برانگیخت. اتحاد این دو نیروی ارتجاعی و عقبگرا، زمینه های سقوط حکومت امان الله را فراهم آورد. حوادث بعد از سقوط حکومت امان الله تاثیرات ناگوار دیگری در مناسبات ملی کشور به بار آورد.

در سال ۱۹۲۹ انگلیسها با تحلیلی از نتایج شکست اصلاحات دوره امانی تلاش نمودند تا به اختلافات اتنیکی و مذهبی برجسته گی بیشتر داده و «عدم تجانس» ملی را منحنیث مانع جدی در انکشاف و ترقی افغانستان وا نمود سازند. موضعگیری سیاسی افغانستان در رابطه با مسالۀ پشتونستان و حق خود ارادیت پشتونها و بلوچهای ماورای خط دیورند ، بعد از آزادی نیم قاره و تقسیم آن به هند و پاکستان ، سبب آشفته گیهای جدیدی برای لندن گردید. بر اساس اسناد رسمی حکومت بریتانیا که اخیرا افشاء شده ، حلقات دیپلوماتیک آن کشور در سالهای ۵۰ میلادی طرح تجزیۀ افغانستان و الحاق بخشهای آن را به کشورهای همجوار (پاکستان ، ایران و شوروی) پیریزی نمودند. ناگفته پیداست که چنین طرح بزرگ بدون وابسته گیهای نهاد های محلی و منطقوی نمیتوانست مورد بحث قرار گیرد. در اسناد متذکره آمده است که « ناپدید شدن » افغانستان از جغرافیای جهان یک « تراژیدی بزرگ » نخواهد بود.

حوادث بیش از دو دهۀ اخیر ، بار دیگر ، کشور را به تیاتر جنگی و سیاسی دو قدرت جهانی مبدل ساخت. این در گیری جدید بین المللی اختلافات ملی را در افغانستان رنگ تازه بخشید. با افزایش بیسابقۀ بازیگران برون مرزی در حوادث افغانستان ، تمام مراکز قدرتهای جهانی با اقمار آنها در فعالیتهای نظامی - سیاسی و دیپلوماتیک دخیل گردیدند. تمویل و تربیۀ نظامی نیرو های بنیاد گرای مذهبی توسط اردوی پاکستان به کمک حکومت ایالات متحده به خاطر سرنگونی حکومت محمد داود که در سالهای هفتاد میلادی آغاز گردیده بود ، توسعه بیشتر یافت. این انکشافات سبب گردید تا ترکیب ملی کشور یکبار دیگر مورد آزمایش تاریخی قرار گیرد. تشکیل گروه های هفتگانه و هشتگانه بر اساس تعلقات منطقوی و اتنیکی و وابسته گیهای خارجی صورت گرفته و جنگسالاران محلی را وارد صحنۀ سیاسی و نظامی ساخت که جز به منافع شخصی و ثروت اندوزی هیچگونه توجهی به خواستههای ملی و حتی مذهبی که خود را مدعیان سرسخت

آن جا زده بودند ، نداشتند. آنها به کشتار های وحشیانه اهالی مبادرت ورزیده و در رقابت با یکدیگر اختلافات منطوقی و اتنیکی را تشدید بخشیدند - یکی از جنگسالاران در مصاحبه رادیویی در اخیر دهه هشتاد اعتراف مینماید که از هر سه نفری که در افغانستان جان خود را از دست داده اند ، دو نفر آنها در نتیجه زد و خوردها میان « گروپ های مقاومت » کشته شده اند. کنفرانس بن شاهد مهمانهایی از کشور های مختلف جهان و منطقه در دهلیز های خود بود تا تعلقات و وابسته گیهای گذشته را مورد استفاده قرار داده با بازی کردن نقشهای پشت پرده « منافع » و « ساحة نفوذ » خود را در آینده در کشور ما حفظ نماید.

درسهای تاریخ به همه هشدار میدهد : حراست از منافع ملی ، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان تنها در وحدت و همبستگی خلل ناپذیر تمام خلقهای کشور تأمین پذیر است. هر گونه زد و بند های بیرونی و داخلی و مسابقه برای احراز قدرتهای فردی به شکل نماینده این یا آن گروه که فاقد بنیاد دموکراتیک و اراده مردم باشد ، به قالب های خود ساخته مانده و با منافع خلق در تضاد قرار میگیرند.

برخورد با حل مسأله ملی :

ترکیب ملی افغانستان با تنوع موجود آن یک منبع نیرومند برای تمثیل بهترین ارزشهای بشری در یک کانون مشترک است. حل مسأله ملی در یک پروسه همه جانبه و دوامدار بر مبنای عدالت اجتماعی و دموکراسی میسر و ممکن است. در متن این پروسه عوامل دیگر مانند انکشافات اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، حقوقی و فرهنگی در پیوست با هم شامل میباشند. تطبیق این تحولات با رعایت جدی ارزشهای بشری ، حفظ کرامت انسانی ، احترام به حقوق و آزادیهای افراد - عاری از هر گونه تبعیض - مطابق به اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر کنوانسیونهای بین المللی زیربط به حل آنها کمک مینمایند. باید انواع تبلیغات در

زمینهء دامن زدن تفاوت‌های اتنیکی ، زبانی و مذهبی به شمول تبعیض میان زن و مرد غیر قانونی اعلان گردد.

تمام تلاشهایی که بر روند تشکل یک ملت واحد موانع ایجاد میکنند و با اصل انتخاب شدن و انتخاب کردن در تضاد میباشند ، باید محکوم و تقبیح شوند.

تنوع فرهنگی جزیی از غنای فرهنگ ملی افغانستان است. باید از آن حراست کرد! تنوع زبانی بخش از همین تنوع فرهنگیست. هر گونه طرح برای برتر نشان دادن یک زبان نسبت به دیگری و یا کم بها دادن آنها در برابر یگدیگر به منظور سوء استفادهٔ سیاسی باید به طور جدی تقبیح گردد.

با توجه به آنچه گفته آمدیم ، ما معتقدیم که حل مسأله ملی تنها از طریق اشتراک مستقیم و دموکراتیک نماینده گان تمام ملیتها در ارگانهای قدرت دولتی – که خود بر بنیاد اصول دموکراتیک و چند ملیتی بنا یافته باشد – میسر است و بس.

بر گرفته از شماره ۱۱ و ۱۰ نشریه آینده (سال ۲۰۰۲)

www.ayenda.org